

متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم. سلامی دوباره بر استاد گرامی. استاد همانطور که مستحضرید در خصوص واقعه عاشورا همیشه یک سوالی مطرح بوده که چطور شد که جبهه باطل به این درجه از شقاوت، قساوت و بی رحمی رسیدند. در این رابطه در سخنان شما می‌شنویم که همیشه نهایت باطل در مقابل نهایت حق ظهور پیدا می‌کند. حال سوال بنده این است که آیا این به نهایت باطل رسیدن در انسانها به صورت ناگهانی رخ می‌دهد یا به صورت پلکانی و تدریجی؟ چرا که با نظر به وقایع سالهای اخیر و به دنبال فهم تاریخی از این وقایع شاهد این هستیم که چگونه برخی از درجه ناراضی بودن از وضع موجود (که همه ما به گونه ای ناراضی هستیم و در برخی موارد باید هم باشیم) رسیدند به درجه مخالفت با کل نظام جمهوری اسلامی و پیشیمانی از انقلاب اسلامی و سفید نمایی دوره شاهنشاهی و از این درجه باز هم نزول پیدا کردند به دشمنی با کل نظام و براندازی، از درجه دشمنی با کل نظام و براندازی سقوطی سهمگین به درجه همکاری با دشمنان ایران و ملت ایران و از این درجه باز هم سقوطی دوباره به درجه همراه شدن با دشمنان انسانیت. به طوری که واقعه تروریستی اخیر در کرمان باعث رسوایی برخی از این افراد به ظاهر دلسوز مردم می‌شود. تا آنجا که یک فوتبالیست حقیر که حتی ارزش اسم بردن هم ندارد و ظاهراً به جز لگد به توپ زدن سر سوزنی در این عالم معرفتی کسب نکرده است از دشمنی با نظام تا بدانجا سقوط می‌کند که به خود اجازه توهین و بی حرمتی به شهدا را می‌دهد و زائران آن شهید بزرگوار را مورد تمسخر قرار داده، هیچ ابراز همدردی و دلسوزی با هموطنان به خاک و خون کشیده شده خود نمی‌کند که هیچ، به درجه ای از قساوت قلب و وقاحت و پستی می‌رسد که گویی با آن تروریست های جنایتکار خبیث همسو می‌شود! نکته دیگری که در این خصوص تأمل برانگیز است، انگار اینطور به نظر می‌رسد که از بین مخالفان نظام آنهایی که با شهادت حاج قاسم توانستند نیمچه نسبتی برقرار کنند هنوز دچار این سقوط اخلاقی قهقرایی نشده اند ولی آنهایی که در جبهه نفرت از حاج قاسم قرار گرفته اند به اوج رذالت و پستی و قسی القلب بودن خود هر روز نزدیکتر می‌شوند. گویی برقرار کردن نسبت انسانها با شهادت حاج قاسم در این تاریخ سنگ محکی شده که بوسیله آن جبهه حق را از جبهه باطل می‌توان به وضوح تشخیص داد!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: با تشکر از جنابعالی. بحث در نظر به کلیت هر تاریخی است که به سویی نظر دارد اعم از تاریخی که در جهان مدرن شروع شده و تاریخی که در مواجهه با جهان مدرن و با نظر

به بشر جدید به میان آمده، یعنی انقلاب اسلامی. حال وقتی عده‌ای متوجه کلیت حضور تاریخی انقلاب اسلامی نباشند، هر جا که باشند ملاحظه می‌کنید که در ظلمات‌اند و خود را بر اساس همان ظلماتی که در آن قرار دارند، به مرور نشان می‌دهند. در این رابطه عریضی در بحث «حاج قاسم سلیمانی، آشنای جان‌ها» پیش آمد که به عرض می‌رسد. موفق باشید

یکی از شاخصه‌های حاج قاسم در فهم تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، آن است که او متوجه می‌شود از این به بعد این تاریخ، همراه ما است و همه فعالیت‌های آن شهید بزرگوار را می‌توان در این راستا تحلیل کرد، هر چند او به خوبی می‌داند ایران در واقع دو کشور است؛ کشور زیبا کلام‌ها و کشور آقای رئیسی‌ها. و هنر حاج قاسم سلیمانی آن است که اتفاقاً می‌داند در همین کشور، به جهت ظرفیت‌هایی که انقلاب اسلامی پیش آورده می‌توان با صبر و امید، به اهداف اصیل انقلاب فکر کرد. با تأمل نسبت به ظرفیت‌های تاریخی انقلاب اسلامی و با رعایت چنان مقاومت و صبری که ذیل آن، نه جریان استکبارِ دیروز توانست در سوریه پیروز شود و نه کودتای هفتاد روزه «زن، زندگی، آزادی» توانست در ایران چیزی به دست آورد و نه امروز اسرائیل بر مبارزان فلسطینی در غزه پیروز می‌شود. باید از خود پرسید ما در کدام تاریخ هستیم؟ با نظر به شخصیت حاج قاسم سلیمانی و برخوردی که آمریکا با او انجام داد، ما باید متوجه باشیم تنها بیش از دو تاریخ در مقابل‌مان نیست و با توجه به این که انسان موجودی است تاریخی و «تفکر» نیز امری است تاریخی؛ ما می‌توانیم خود را در کلیت یکی از این دو تاریخ معنا کنیم و این‌جا است که اگر در تاریخی غیر از تاریخی که حاج قاسم به آن تعلق دارد قرار بگیریم، خواسته یا ناخواسته اسرائیل را مانند روشنفکران غرب‌زده، به نحوی به رسمیت می‌شناسیم، از این جهت است که با نظر به شخصیت حاج قاسم سلیمانی، ابتدا و به صورت کلی باید در نزد خود مشخص کنیم به کدام تاریخ در این زمانه تعلق داریم، وگرنه با اکنون‌زدگی و بی‌تاریخی، آن‌چنان دچار پوچی و سرخوردگی می‌شویم که نمی‌توانیم «خود» را ادامه دهیم.